

سپهر عقلانیت فرهنگ ایرانی

گفته می‌شود متفکر شهید مطهری از فرط علاقه‌ای که به مرحوم ملاصدرا داشت همیشه رباعی‌ای را که منسوب به میرداماد، استاد ملاصدرا است...



گفته می‌شود متفکر شهید مطهری از فرط علاقه‌ای که به مرحوم ملاصدرا داشت همیشه رباعی‌ای را که منسوب به میرداماد، استاد ملاصدرا است- که در وصف توانایی شاگرد خود سروده بوده- با خود زمزمه می‌کرده
صدرا جاهت گرفت باج از گردون / اقرار به بندگیت کرد افلاطون
در مکتب تحقیق نیامد چون تو/ يك سر ز گریبان طبیعت بیرون

واقعیت این است که تأثیر نزدیک به 400 سال حکمت متعالیه و اندیشه صدرایی در سنت عقلانی اسلام ایرانی یکی از بی‌بدیل‌ترین تأثیراتی است که در دنیای اندیشه می‌توان سراغ گرفت. آخوند صدرالمتألهین با حکمت متعالیه توانست جریان‌های اصلی فکر را در تمدن اسلام ایرانی به فرجامی خوش بدل کند و در نظامی متقن نظر و عمل و خرد و سلوک را در آیین‌های واحد به تماشا بگذارد. نوشتار حاضر که به انگیزه اول خرداد روز بزرگداشت ملاصدرا فراهم آمده درنگی است در همین موضوع که از نظران می‌گذرد.

تلقی بیرونی از حماسه عقلانیت اسلامی فرهنگ ایرانی فراز و فرودهای متفاوتی را تجربه کرده است. در نمایی بسته، فرهنگ و سنت عقلانی اسلام خلاصه شده در شخصیت‌هایی چون فارابی، ابن‌سینا و نهایتاً ابن‌رشد است و در کتاب‌های بسیاری که به تاریخ فکر در تمدن اسلامی پرداخته‌اند، ابن‌رشد و نهایتاً ابن‌خلدون فصل‌الختم تلاش عقلانی و تمدنی اسلام محسوب می‌شوند. این نمایی بسته اما در اواخر قرن بیستم با تلاش‌های شخصیت‌هایی چون هانری کربن، توشی هیکو ایزوتسو، سید حسین نصر و... شکسته شد.

این بار با دستاوردهای مکتوب و پژوهیده این چند نفر و البته بسیاری از شاگردانشان نمایی باز از سنت عقلانی تمدن اسلامی به‌ویژه در ایران بازنموده شد و نشان داد که به‌رغم آنچه تاکنون به‌عنوان بسته‌شدن باب تفکر و ایجاد خلأ عقلانیت در سنت فکری تمدن اسلامی- ایرانی از آن نام‌برده می‌شد، توهمی خام و نظری ناسنجیده بیشتر نبوده است. آنچه از ورائی فهم این نمایی باز، دستامد متوجهان این سنت فکری است، حیات و شکوفایی سنتی عقلانی است که به‌زعم شخصی چون دکتر سید حسین نصر بیشتر و پیش‌تر از هر چیز مدیون مذهب شیعه است. در نمایی بسته‌ای که پیش از این یاد شد، تفکر مشایی به نمایندگی ابن‌سینا و تفکر اشراقی یا به تعبیر آنان نوافلاطونی به نمایندگی شیخ شهید، فرجام سنت عقلانی اسلام در ایران تلقی می‌شد.

اما ندیدن حدواسط فیلسوفان و متکلمان بزرگی که در این میان بعد از سنت شیخ اشراق تا تشکیل دولت صفوی و مکتب اصفهان تلاش بسیاری برای روشن نگاه‌داشتن چراغدان سنت عقلانی اسلام در ایران داشتند، نادیدن آفتاب است.

این ندیدن یا حداقل آشنانبودن به شهرت و عمق فهم این حلقه از حکیمان مسلمان ایرانی گره عدم‌تلقی درست در همان نمایی بسته است. معرفت روشنایی‌بخش بزرگانی چون خواجه نصیرالدین طوسی، قطب‌الدین رازی، میرسید شریف جرجانی، جلال‌الدین دوانی، ابن‌ترکه اصفهانی و... در اقصی نقاط تمدن ایرانی و رسالات و کتب تألیفی ایشان همان حلقه‌ای است که دوره اول حیات عقلانی اسلام ایرانی را به دوره متأخر و مکتب اصفهان و از آنجا به مکتب تهران و حکمای معاصر ایران وصل می‌کند.

اینکه حمله ویرانگر مغول طومار سنت عقلانی اسلام ایرانی را برچید سخن نادرستی است که نادیدن سهوی یا عمدی وجود افراد این حلقه اتصال سبب آن است.

این حلقه اتصال در تمامی شئون تمدنی اسلام ایرانی به‌ویژه در سنت عقلانی اسلام در دوران صفویه به بستر مناسب خود می‌پیوندد و تبدیل به یک جوشندگی بزرگ می‌شود.

در این میان باید گفت ایجاد سلسله صفویه نقطه عطف و پناهگاه این بستر شد تا جوشندگی تمدن اسلامی- ایرانی در وصفی بشکوه بتواند تاریخ را خیره کند.

آن‌گاه که اروپا، رنسانس را تجربه کرده بود و داشت گام‌های خویش را در تجدد و مدرنیته محکم می‌کرد، جهان اسلام نیز در ایران پایگاهی ویژه با رنگ و لعابی صددرصد دینی یافت تا بتواند یکی از بزنگاه‌های تاریخی و علمی خویش را با عظمتی خیره‌کننده بنا کند. در همین دوره صفویه بود که تمدن ایرانی با گام‌هایی بلند در هنر اسلامی- ایرانی روزگار بشکوه به‌تاراج‌رفته‌اش در حمله مغول را توانست احیا کند و همین‌طور حوزه‌های درسی و علمی‌اش را.

حلقه اتصالی که سنت عقلانی و استدلالی مشایی و شهود عقلانی اشراقی را پاسداری کرده بود این بار در تخت‌گاه صفویه وقتی با چهره‌هایی چون شیخ بهایی، میرداماد، میرفندرسکی، مجلسی اول و دوم و ملاصدرا مواجه شد با آسودگی خاطر امانتش را سپرد و در آرامش تاریخ، خاموش شد و این بار اصفهان مهد جوش و خروش و پناهگاه سنت عقلانی اسلام ایرانی شد. مکتب اصفهان که با سعه معرفتی و وجودی بی‌نظیر خود توانسته بود علوم شرعی و نقلی و عالمانش را با علوم عقلی و شهودی و صاحبان آن را متجلی در چند شخصیت بزرگ خویش ببیند، گویی گریز و گزیری نداشت جز اینکه مردی به‌نام صدرالدین محمد شیرازی را در ادامه این سنت و برای

احیای جاودانه آن گسیل دارد.

با این گسیل بود که زندگی دوباره سنت عقلانی اسلام ایرانی که با مکتب اصفهان به دست آمده بود به اوج درخوردن رسید. ظهور صدرالدین شیرازی که در نزد همشهریان به آخوند ملاصدرا و در نزد شاگردان و دوستانش به آخوند یا صدرالمتألهین مشهور است آنگونه بود که از همان اواسط قرن 16 میلادی همچنان که دکارت تأثیر فراوانی بر تفکر بعد از خود گذاشت، او نیز هیچ‌گاه اندیشه حکمی و فلسفی بعد از خود را بدون تأثیر نگذاشت. البته با این تفاوت که بعد از دکارت، کانت و هگل و هیدگر توانستند سنت دکارتی را با قرائت‌های گوناگون خود بعضاً زیر و رو کنند، اما تأثیر آخوند همچنان بعد از گذشت سه قرن ونیم بر فراز حیات عقلانی اسلام ایرانی تارک‌نشین است.

ملاصدرا که در خانواده پرنفوذ قوام شیرازی چشم به جهان مادی گشوده بود بعد از تحصیلات رسمی قوی و پربار در عالم ماده و نظر، خواست تا علم تقنینی خویش را با شهود یقینی همراه سازد و به این ترتیب با انزوایی 15 ساله در روستایی در قم، درون را نیز چنان فریه کند که فریبگی ذهنش را مناسب افتد. به این ترتیب نظام صدرايي که به تعبیری جامع قرآن و برهان و عرفان بود با تلاش آخوند ملاصدرا به وجود آمد، نظامی که البته واضح آن، پایه‌های محکمی برای آن تدارک دیده بود.

پژوهشگران زندگی ملاصدرا، زندگی او را با 3 دوره مشخص تقسیم می‌کنند که با تعمق در آن به نوعی زیستن حکمی فیلسوف را در آن می‌توان تماشا کرد؛ دوره کودکی و تحصیل در شیراز و اصفهان که دوره درس‌آموزی و سیر علمی و آفاقی و فلسفی او بود. دوره ریاضت و تهذیب نفس و شهود عینی آنچه در عمل درک کرده بود که 15 سال نیز طول کشید و دوره‌ای که به دعوت الهوردی خان- حاکم شیراز- به شیراز رفت و سرپرستی مدرسه علمیه بزرگی (مدرسه خان) را برعهده گرفت و آنجا را به کانونی بزرگ برای پرورش و آموزش فعالیت عقلي و علوم حکمی تبدیل کرد.

در این دوره سوم بود که صدرالمتألهین توانست مهم‌ترین آثار خویش را به نگارش درآورد و پایه‌های نظری و علمی نظام حکمی‌ای که در انداخته بود را پی‌ریزی کند. ملاصدرا برخلاف استاد بزرگش- میرداماد که بسیار نیز وامدار اوست- تلاش کرد تا با نثری روشن حکمت استدلالی و بحثی را با سنت انسی تلفیق کند.

دکتر نصر در نمایاندن و معرفی آثار ملاصدرا به پژوهندگان غربی و شرقی، آثار ملاصدرا را به تمامه تألیف شده در علوم شرعی یا فلسفه و حکمت معرفی می‌کند و بیان می‌کند که آخوند شیرازی به ابن‌سینا نیز تعریض دارد که چرا عمرش را صرف تصنیف آثاری در علوم دیگر مثل ریاضیات و طب می‌کند و البته که دکتر نصر نمی‌خواهد با این اشاره قائل به تمایز این دو دسته علوم عقلی و نقلی در منظر ملاصدرا باشد.

با مراجعه به آثار ملاصدرا و کنکاش در نظام حکمی صدرايي یعنی حکمت متعالیه ما با آثار فلسفی‌ای مواجه می‌شویم که پر است از آیات قرآنی که در تایید و تکمله، استدلالات خویش می‌آورد و همین‌طور وقتی به سراغ تفسیر قرآن می‌رود یا کتابی چون کافی را شرح می‌کند، ما با متن‌هایی مشحون از تأویلات عرفانی و بحث عقلی مواجه می‌شویم.

در حقیقت آنچه امروز به عنوان نبوغ صدرايي از آن یاد می‌شود و رازناکی نظام فلسفه صدرايي یا به تعبیر فنی و عمیق‌تر حکمت متعالیه در گرو فهم دقیق آن است، یگانه‌انگاری سه راه حقیقت‌یاب وحی، برهان عقلی (حکمت بحثی) و شور انفسی است.

دین، عرفان و فلسفه سه ضلع یک مجموعه هستند که تنها و تنها به واسطه هماهنگی این سه ضلع می‌توان به سرچشمه بقا و حقیقت دست یافت و اینگونه است که باید گفت آثار ملاصدرا ترکیبی از قضایای منطقی، شهودات عرفانی، احادیث نبوی و آیات قرآنی است.

برهمن اساس نیز باید ملاصدرا را حکیم نامید و نه فیلسوف به معنای مصطلح آن و حکمت متعالیه بهترین تعبیر برای فراروی از تعبیرات مرسوم است برای رسیدن به کنه آنچه ملاصدرا پی‌ریزی کرده است.

همشهری آنلاین- یاسر هدایتی